

(مآثر الامرا) [۵۷۵] (باب الحاء)

اندازد - و نه در زمستان آتش - و نه در تابستان باد - نیم ذراع پارچه کرباسی داشت - که پیش و پس خود بدان پوشیده - هر روز در مرتبه بدریا درآمده غسل کرده - و ظرفی از مس بجهت آب خوردن در دستش بود - در تمام شهر اوجین هفت خانه برهن (که صاحب زن و فرزند اند - و اعتقاد در پیشی و فداست بآنها دارند) اختیار کرده - روزی یکبار بیخبر بخانه سه نفر از آن هفت نفر درآمده برودش گدایان می ایستاد - و آنها پنج لقمه خوردنی از آنچه برای خود مهیا میکردند برکف دستش می نهادند - و او بے آنکه ادراک لذتی کند فرد می برد - بشرطیکه در آن خانه زن حائض نباشد - و طوطی و مصیبتی و ولادتی واقع نشده باشد - اهل هند صاحب این مقام را سرب ناسی خوانند - سر تازک همه *

چون در سال یازدهم بلد ارجین مطرح رایات جهانگیری گردید جنت مکانی بدیدنش رفته - با آنکه بمجالست مردم چندان رانگ نبود صحبت مستوفی نگاهداشت - علم بیدانت را (که مراد از علم تصوف باشد) خوب ورزیده - از فهم تیز و مدرکه عالی مصطلحات تصوف اهل اسلام را با طریق تصوف خود تطبیق داده بیان نمود جنت مکانی را کمال حسن اعتقاد بار بهم رسید - و از بعد چندی از ارجین بمتهرا (که از اعظم معابد هفود است) نقل نموده برکنار دریای جمنا بآئین خویش یزدان پرستی می نمود - جنت مکانی چون در سال چهاردهم نخستین بار نهضت کشمیر فرمود در آن مکان

مکوز پیش او رفته در خلوت زمان مهتد صحبت میداشت - سخن او در باطن پادشاهی اثره تمام می بخشید - برای هر که میگفت کامیاب میگشت - چنانچه خان اعظم کوکه از امتداد حبس سلطان خسرو نگرانی بسیار داشت - بلوچون تعصب دینداری تنها پیش او رفته در باب خلاصی خسرو بمعجز التماس نمود - او حرفهای محققانه پادشاه گفته بر سر مهربانی آورد - و جرائم آن شاهزاده بعفو مقرر گشته حکم شد - که بگورنش می آمده باشد - و چنین امر دشوار بعرض آن بیغرض صورت آسانی گرفت - ازین که پادشاه وقت بار معتقدانه در خوردن (جوع خلأق بسیار شد *

با آنکه او با هیچکس کاره نداشت و از شادی و غم آسوده میزیست ناگاه حاکم را یا رگ حمیت اسلام بحرکت آمد - یا هجوم مردم را مخل حکومت پنداشت - درسه آن بیچاره را تازیانهای بسیار زد - پادشاه ازین خبر بسیار برآشفست - هرچند بخاطر داشت بیگم تلافی بعنوان دیگر نقش نیست اما از نظر افکنده بعزل خدمت و سلب منصب و جاگیر معاتب فرمود - مشارالیه در اکبرآباد مغربی گشته نزدیک نخاس آنجا بانچه بطرارت و نصارت (که رشک گلشن کشمیر بود) طرح افکنده در آنجا بمشغله علم می پرداخت - تا آنکه باجل مومود درگذشت - پیرش میرزا نورالدهر نیز اعتقاد بمنصب پادشاهی ننموده از دولت مادر و خالهای خویش در کاره مهیا داشت - و اوقات عمر را بکمال خوبی گذرانید *

(مائراامرا) [۵۷۷] (باب الحاء)

• حکیم صدرا •

ملقب بمسیم الزمان خلف حکیم فطوالدین شیرازی سم که در عهد شاه طهماسب فرمان فرمای ایران بهیرزا محمد نامی گشته . اکثر خویش و قومش طبیب پیشه بوده اند . نسبش بهارت ابن کلازه (که شرف ملازمت جناب ختمی مآب صلی الله علیه و سلم دریافته . و بدعی فیض انتمای آنحضرت فن طبابت و پزشکی در دودمان او قارز جزا خواهد بود) می رسد . حکیم فاضل دانشمند نبی و اخلاق بود . در معالجه ^(۲) مرضی بد بیضا می نمود . علمای عصر قولش را معتبر و تصرفات او را در معالجات معتد علیه و موثوق به میدانستند . طبای وقت بشاگردی او افتخار کرده مباحثه کتب طب در خدمتش می نمودند . اما چون بتوسع مشرب مشهور بود شاه توجه کمتر بهعاش می فرمود . حکیم صدرا نیز پس از تحصیل سائر علوم و فنون در طب مثل پدر بدانشوری و مذاقک علم اشتها برافراخته در ربان شباب سال چهل و ششم اکبری وارد هندوستان گشت و در عهد جهانگیر پادشاه سرآمد حکما گردیده بخطاب مسیم الزمان و منصب سه هزار پانصد سوار سرفرازی یافت . بعد از جلوس اعلی حضرت پیش از پیش مورد نوازش خسروانه شده بخدمت عرض مکرر (که جز بمعتمد مزاج دان نسزد) اختصاص گرفت . و در سال چهارم برخصت حجاز مجاز گردیده برهنمونسی هدایم و بدرقه

(۲) نسخه [چ] مرض •

(یافث انصاف) [۵۷۸] (مآثر الامراء)

تولیع بزیارت حرمین مکرمین چهار سعادت نور آگین ساخت
 و براه بصره مراجعت نموده به بندر لاهری رسید . و در سال
 هشتم باسلام پیشگاه خلافت و جهانبدایی ناصیه بخت برافروخت
 و چهل اسب عربی (که در بصره و نواحی آن برای پیشکش خریده بود)
 بنظر در آوردن - و بدرجه قبول رسید - ازان جمله در اسب یکی بوز
 و دیگری طرف (که حسن منظر و نیکوئی لون و تناسب اعضا با تیزگامی
 و باد خرامی فراهم داشتند) سرآمد طوائف پادشاهی گشته نخستین
 پادشاه پسند و درمیدن بتمام عیار موسوم گردید . و حکیم بتفویض
 منصب پیشین و عطای فیل و بیست هزار روپیه نقد سر برافراخته
 بحکومت بندر مبارک سورت و هرگانات آن دستوری یافت *

و چون حکیم در مذهب امامیه معتقد بود و کمال تقاربت و طهارت
 داشت انجام کار از ملازم پیشگی استعفا جسته در دارالسلطنه لاهور
 با دای آسوده و خاطرے شان گوشه انزوا برگزیده داد عیش میداد
 اکثرے در لاهور و قابستان در خطه کشمیر بسر میبرد - و گاهی
 حسب اطلب بحضور نیز میوسید - چون در ازاله امراض بیگم صاحب
 (که بجهت آتش زدگی بهم رسیده بود) کوشیده در سال هیزدهم
 باضافه ده هزار روپیه بمالیانگ پنججاه هزار روپیه کامیابی اندرخته
 وخصت انصراف یافت - و در سال بیست و چهارم سنه (۱۰۶۱)
 هزار و شصت و یک در کشمیر رخت هفتی ازین جهان بر بست

(مآثر الامراء) [۵۷۹] (باب الحاء)

طبع موزون داشت - مسیح اللّٰهی تخلص مینمود - این شعر
از ست *

* کم لذتم و قیمتم افزون ز شمار است *

* گوئی زهر بیشتر از باغ وجودم *
(۲)

گویند حکیم سه صد کنیز داشت - و هر یک را بخدمتی مقرر نموده
از صبح تا شام و از شام تا در پاس شب مستغرق کار بود - و لمحه
فرصت نمیداد - چون وجه این همه تقید و تعذیب پرسیدند گفت
زنان را تا شغلی پیش نباشد خیال باطل در سر میرسانند - گویند
در وجه معیشت هم تنگ گرفته بود *

• حبش خان •

سیدی مفتاح حبشی از دیرین بندها و قدیم پرستاران نظام شاهیه
است - و دران خانواده صاحب عزت و اعتبار بود - و از در باز
بقلعه دارمی قلعه اردگیر (که حصار است در کمال متانت و استواری
از سنگ و صاج اساس یافته) سپرداخت - چون از آغاز سلطنت
صاحب قران ثانی ولایات نظام شاه بی سپهر افواج پادشاهی گشته
رفته رفته همگی حصون و محالات مستخر اولیای دولت اعلیٰ حضرت
گردید و آن سلسله یکباره انقطاع پذیرفت محمد عادل شاه بیجاپوری
برای گرفتن اسمعیل برادرزاده خود (که دران قلعه محبوس بود)
هرچند تدابیر بکار برد و سیدی مفتاح را باطائف العیال مستمال

(۲) در [بعضی نسخه] پیشترش باغ *

(باب الحاء) [۵۸۰] (مآثر الامراء)

میگردانید سودمند نیفتاد *

این اسمعیل پسر درویش محمد است نخستین پسر ابراهیم عادل شاه و همشیره زاده محمد قلی قطب الملک - چون ابراهیم عادل شاه بدو نام غلام کلانتر (که در نوکری او اعتبار تمام یافته قلعه دار بیجاپور شده بود) در مرض موت وصیت نمود (که بعد از پسر دوم محمد را بسوی بردارند) محمد پس از مسند نشینی درویش محمد را نابینا گردانید - زنانش اسمعیل را (که در آن ایام شش ماهه بود) پنهان نزد نظام شاه فرستادند - باشد که از چنگ دشمنان رهائی یابد - او از بیم آنکه رسیدن اسمعیل شهرت یابد و خاطر عادل شاه از آن انحراف گیرد نادیده پیش سیدی مفتاح فرستاد - او ده سال در زندان نگهداشت - و مشار الیه بی آنکه اظهار ایلی به عادل شاه نماید بی سر و سردار پیشنگرمی قلعه استوار سر نخوت و بزرگی می افراشت *

سال نهم در ماه محرم سنه (۱۰۴۶) هزار و چهل و ششم هجری خاندوران بهادر به کامرا آن قلعه پرداخت - و از طرفین دست و بازوی جلالت و حماست برکشادند - و چون نقبها بقلعه نزدیک رسید حصار نشینان را پای ثبات از دست رفت - سیدی مفتاح مضطرب گشته بخاندوران پیغام داد - که اگر مرا در سالک بندهای درگاه منظر سازند من قلعه را می سپارم - خان مذکور چون ملتزمات او را قبول نمود از آرزوهای دیگر (که شایستگی

(مآثر الامراء) [۵۸۱] (باب الحاء)

پذیرائی نداشت) در میان آورد - و زن و خورد آغاز کرد *
گویند در ایام محاصره اکثر ما بحتاج قلعگیان بصرف آمده بود
لهذا سیدی مفتاح تدبیرے انگیزته بخاندوران اظهار اطاعت
و نوکری نمود - و برای ملازمت روزی معین ساخت - و در اثنای
آن درازهای قلعه را بکشان - تا مردم بکشور پادشاهی آمد و شد
نموده آنچه میبایست گرفته بقلعه آوردند - روز موعود ملاقات باز
درازها بسته بر سر جنگ و جدال شدافت - بهر تقدیر خاندوران
نقیه را (که سر پدای بوج شیر حاجی کشیده بود) آتش زن - اگرچه
چندان خلل بقواعد حصن ازک راه نیفت اما سیدی مفتاح
از عاقبت بینی جز اطاعت چاره ندیده نزد سردار آمد - و بعد
محاصره سه ماه و کسری قلعه تسلیم نمود - و اسمعیل فیرا ابراهیم
عادل شاه را که زندانی بود حواله کرد *

سیدی مفتاح از پیشگاه خلافت و جهانبانی بمنصب سه هزاری
هزار و پانصد سوار دوا سپه سه اسپه و خطاب حبش خان مورد التفات
خسروانی گشت - و به تذخوای قبول جید سرمایه دولت اندوخته
همواره در کمپان دکن انتظام داشت - و هیچگاه صوبه داران دکن
پاس عزت و احترام ادرا فرو نگذاشتند - و از هم اگرچه بشکل دشمنان
عجیب و غریب بود و بسیار مرطوبی داشت اما خالی از اهلیت نبود
علما و صلحا را بسیار دوست داشتی - و خدمت کرده - و باپصال
زر باریاب کمال و اهل استحقاق کوشیده - و در نوکری پادشاهی

(باب الحاء) [۵۸۲] (مآثر الامراء)
بهیار چست و چالاک بود - در سال بیست و نهم شاهزاده محمد
اورنگ زیب بهادر ناظم دکن او را با جمیع امرای دکنی بهمراهی
میرزا خان حاکم برار بر سر زمیندار دیوگده تعیین نمود - و چون
شاهزاده در سال سیم متوجه گانگنده گردید در آن مهم نیز خود را
رسانیده مصدر خدمات گشت - مشار الیه به بابا فیروز (که در پیش
بود در قصبه پتھری) اعتقاد و اخلاص بسیار داشت - و اخراجات
خانقاه شیخ هر سال و هر ماه سر براه می نمود - و چون بابای مذکور
ازین جهان گذران بدار الجذان نقل نمود خان مذکور مقبره او
در آن قصبه بنا نهاد - که امروز زیارتگاه مردم است - برگزیده و کاور
سرباز ناندیر دکن در جاگیر داشت - وطن قرار داده اکثر سادات
عربستان را در آنجا ساکن گردانیده بانواع خدمتگاری پیش می آمد
و کتب بسیار قیمتی از دیار عرب طلبید - و دست بذل و کرم دراز
داشت - پسرش احمد خان هم منصب عمده یافته - جوان و چیده
نمایان بود - شاه عالم بهادر در هنگام صوبه داری دکن التفات بسیار
بحالش میکرد - او زمینداری برگزیده مذکور خریدار جاگیر داری
جمع ساخت - در عهد عالمگیری در گزشت - پسرانش منصب قلیل
یافتند - دیهات برگزیده بمردم دیگر تفخووا شد - مدتی بدر نمود زده
بخون سری بسر بردند - در عهد خسرو زمان عوض خان بهادر
مسوره جنگ بمحاصره مسکن آنها پرداخته سیدی حسین را (که
کلان تر آنها بود) گرفته مقید نمود - پسر بحکم نظام الملک آصفچاه

(مآثر الامراء) [۵۸۳] (باب الحاء)

مخلصی یافته بر سر کار خود شتانت - و پس از زمینداری مذکور
تعلق باولادش دارد *

• حیات خان •

داروغه آبدار خانه و سر کرده خدمتگزاران اعلیٰ حضرت بود
بفرونی اعتماد و وفور محرمیت و درام حضور اختصاص داشت
مدتها بداروغگی دولنگانه (که جز بمعتمدان نسیانند) و داروغگی
چیلها و داروغگی خواصان می پرداخت - غالباً این همان حیات
خان است که در عهد جنک مکانی نیز بداروغگی آبدار خانه مامور
بود - و روز شکار شیر (که از انبرای سنگدن کردن بسیار بظهور رسید
و پادشاهزاده شاهجهان بکومک او متوجه شده شمشیر به شیر
حواله نمود) او نیز بهمراستی پادشاه اختصاص داشت - سال ششم
چاوس فردوس آشیانی بمنصب هشتصدی در صد سوار رسیده
و سال یازدهم هزاری در صد سوار گردیده سال هیزدهم باضافه
پانصدی در صد سوار و سال نوزدهم بافرونی پانصدی در صد سوار
بمنصب در هزاری شش صد سوار چهره کامرانی افروخت - پستری
بداروغگی گرز برداران و منصب داران احدی مامور شده سال بیستم
باضافه در صد سوار و پستری بداروغگی مردم جاو و افرونی در صد سوار
بمنصب در هزاری هزار سوار فائز گشت - پس ازان باضافه پانصدی
ذات و سال بیست و یکم بافرونی پانصدی دیگر بمنصب سه هزاری

(۲) یا سرگروه باشد (۳) در [بعضی نسخه] آندوی *

(باب الحاء) [۵۸۴] (مآثر الامراء)

هزار سوار هوفوازي یافت - سال بيست و سيوم بافزايش در صد سوار
 و سال بيست و چهارم بعلای علم و پستار باضافه سه صد سوار
 بمنصب سه هزار و پانصد سوار سربلندي اندوخت - و سال
 بيست و نهم بعنايت تقاره طبل شادمانی برنواخت - و سال سيم
 (که سنين عمرش بهفتاد سيده بود) بنابر عروض مرض فالج
 از دولت پاریسی محروم گردید - پادشاه بآئين بنده پرزي ديهايت
 بيست لک دام از حویلی مستقر الخلافه بطريق سيورغال بار عطا
 فرموده بر منصب پسر و نبیره اش افزود - و خدمات حضور (که
 باو متعلق بود) بدیگران تفویض پذیرفت - سال سي و یکم بيست
 و هفتم شعبان سنه (۱۰۹۷) هزار و شصت و هفت هجري در باد
 مذکور بديار خاموشان منزل گزید *

• حسام الدين خان •

ميرزا حسام الدين حمن نبيره ميرزا غياث الدين علي آصف
 خان است - پدرش نظام الدين علي نام داشته - موسى اليه مرد
 عياش بے پروا بود - و در عتقوان جواني بکمال استغنا ميگذرانيد
 بنابر قرابته (که اين سلسله را با يعين الدوله آصفجاهي است)
 بعد جلوس اعلی حضرت سرگرم تقديم خدمات پادشاهي گشته مدتی
 در دکن بکارهای متفرق بسر برده در سال پانزدهم بمنصب هزارتي

(۲) صفحه [۱] سه هزار و پانصدي هزار سوار (۳) در [بعضی نسخه]

پست و ششم *

(مآثر الامرا) [۵۸۵] (باب الحاد)

پانصد سوار سرفرازی یافته ببخشیدگری دکن قامت اعتبار خویش
برآزاسمک - با آنکه از دیانت و بیفروسی از آمیزش مردم آزادانه
میزبست (بها) روی دانش و فهمیدگی نوعی حسن سلوک سرکرد که
زبانها پتخصین گویا گشت - صوبه داران دکن باآزاز و احترام با او
پیش آمدند - خاندوران نصرت جنگ واسطه ترفی او شده کاردانی
و دیانت مشارالیه را با خدمت طلبیها دل نشین اعلی حضرت
ساخت - در سال هیزدهم از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی
ششصد سوار و خطاب خانی سرمایه اندوز عزت و افتخار کرده
و در سال بیست و یکم بمنصب دو هزاری ذات هزار سوار سرفرازی
یافته بعزل ببخشیدگری دکن و تفویض حراست قلعه اردگیر - حکوم
و مامور گشت - چون میخواست (چنانکه در دانش و کارشناسی
شهرت گرفته بشجاعت و مردانگی هم نام برآرد) دران ذاحیه دست
جرات و جسارت از آستین همت برآورد^(۲) تا سرحد گلکنده
بحوکش افکنی و متمرد گدازی قیام درزین - و در پیشگاه سلطنت از
متصدیگری برآمده نقش سرب و سرداری نشانند - و باضافه پانصدی
پانصد سوار سربرافراخت - و در سال سیم از قلعه داری اردگیر
تغیر شده بفوجداری قلنگانه از انتقال هادی دان خان انصاری^(۳)
سرعزت برافراخت *

(۲) نسخه [ج] بر کشاده (۳) در [بعضی نسخه] دیدار خان - و در

[بعضی] دیدار خان - یا دیدار خان باشد *

(باب الحاء) [۵۸۹] (مآثر الامراء)

معلوم نیست که صوبه‌داری بزاز چه وقتی بخان مزبور قرار یافته
 جز این که در مرآت العالم نوشته که بعد نخستین جلوس خلد مکان
 چون آن شاه اقبال‌مند در تعاقب داراشکوه از آب بیاه گذشت
 صوبه داری بزاز از تغیر حسام الدین خان بسید صلابی خان
 مخاطب باختصاص خان مقرر گشته فوجداری سرکار بیجاگنده
 بخان مذکور مفوض گردید - سال فوتش بنظر نیامده *

مشارالیه با اشتغال دنیوی همواره اوقات را بعیش و طرب
 میگذرانید - و اصلاً بکوچه فکر و اندوه گذر نداشتی - در فن موسیقی
 بسیار ماهر خوش مهارت بدیهه‌گوی سخفدان بود - اگرچه بتحصیل
 علوم نپرداخته اما از کثرت مصاحبت با علما آشنائی بهر علم داشته
 که بوقت تقریر عاری نبود - حسن خط را بخط استاد رسانیده
 قطعه نویس بنظیر بود - و نه‌ایست شیفته صید و شکار - و کثیرالارلاد
 بود - پسران رشید داشتی - نخستین پورش میرزا نعمت‌الله - که
 از سائر برادران بیشتر صاحب نام و نشان گردید - هنگام عزیمت
 مالگیری بقصد انتزاع سلطنت وفاتت گزیده - بعد نخستین جلوس
 بخطاب سهرابخانی و از اهل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی
 چهار صد سوار و فوجداری بالاپور بزاز کامیاب عزت گشته رخصت
 دکن یافت - و پیوسته بتقدیم خدمات حضور و بیرون مورد تواضع
 خسروانی بود - پسرش میرزا عاقب می محمود سزادار خان است

(مائراامرا) [۵۸۷] (باب العباد)
 (۳) (۳)
 که از فوجداری آند و تا آنکه بعباسیت قلعه بیدر امتیاز یافته در ۴۰۰
 خلد منزل ضعف بصر طاری گشته تغیر شد . و در برهانپور درگذشت
 محرش میر نظام الدین علی حسام الله خان مدتها در قلعه داری اودگیر
 گذرانیده در ایام مضطربهای صوبه داران با سرکشان آن ناحیه
 (که قوم اند موسوم به بیدر بدال هندی) زد و خورد داشته پسران
 جوان او دران آویزشها فریشتند . پس از پسر خردش خطاب
 پدر یافته تا حالت تحریر بقلعه داری آنجا می پردازد . و چون
 شجاعت و جرأت ازئی دارد با آنکه فرقه ضاله مرهته بهرجانب
 و هر طرف تسلط افزاست اما متمردان آن ناحیه از سر حساب اند
 و فی الجمله درین زمانه اهیای نام نیاگان خود میدمایند . این هم
 از حسن نیت حسام الدین خان مرحوم است . که از صد سال افزوده
 و هنوز سلسله او یا بوجاست *

• حکیم حافق •

پسر حکیم همام گیلانی است . ولادت او در فتهپور سیکری بعهد
 محرش آشیانی واقع شده . و هنوز حدیث السن بود . که پدر درگذشت
 چون نیاگانش همه صاحب فضل و دانش بودند او نیز اوقات خود را
 بتحصیل لغت کمال متعارفه صرف نموده بشعر و انشا شهرت گرفت
 و با آنکه در طب آنقدر ماهر نبود بهذاقت نام برآورد . و در زمان
 جهانگیری برشادت و اعتبار چهارم بختوزی برافروخت *

(۴) نسخه [ج] لند و نلنکه (۳) نسخه [ب] ملکه •

(باعها الحاء) [۵۸۸] (ماثر الامرا)

چون سرپرست طاعت بجلوس فردوس آشیانی زید دیگر یافت
 بنصیب هزار و پانصدی شصت و دو هزار و پانصدی - و در همین سال
 برسم سفارت توران رخصت یافت - که امام قلی خان والی آنجا
 سلسله جنیان هدایت و ودای شده عبدالرحیم خواجه جویدجاری را
 بعنوان حجابات نزد جنت مکانی فرستاده بتحصیر آورده بود - که شاه
 عباس صفوی زیابط قدیم را مخطور نداشته قندهار را از تصرف
 اولیای دولتی برآورد - لایق آنکه شاهزاده ولیم با لشکر گران
 و سامانی در خور بتحصیر آن تعیین کرده - مانیز با لشکر مارادالزهر
 و بلخ و بدخشان بدان سوی شناخته آنچه در آنخواهی ست بتقدیم
 میروسانیم - و بعد از فتح بتحصیر خراسان پرداخته هرچه خواهند
 ازان ولایت ضمیمه ممالک متحصرسه گردانیده قتمه را بما مرحمت
 فرمایند - ناگاه در اثنای این گفت و شنود قضیه ناگزیر جنت مکانی
 در نمود - خواجه در میدان جوش شاهجهانی از دارالسلطنه لاهور
 بدارالخلافت اکبرآباد آمده سعادت بار اندرخت - و در همان نزدیکی
 بدیرین موضعی که داشت درگذشت - ارسال نامه دوستی و تعیین و حضور
 ازینطرف هم لازم آمد - حکیم را (که پدرش در فرمانفرمایی شوش آشیانی
 برسم رسالت نزد عبدالملک خان اوزبک رفتن بود) با ارمغان یک لک
 و پنجاه هزار درپیه و نفائس هندوستان رخصت فرمودند - و پس
 از معارفت در سال چهارم خدمت عوض مکرر (که بتحسن تقریر

(مآثر الامیر) [۵۸۹] (باب العبد)

و مزاجدانی محتاج است) از تغییر حکیم ممدوح الزمان بدو تلوین یافتند - و پستری بتوالی آنها بمناصب سه هزار ری پایه برتری برافراشتند و بعد ازان بظاهر وجه از منصب افتاده در اکبرآباد گوشه انزوا برگزیده بحالیان بیست هزار روپیه موظف گردیدند - و در سال هیزدهم بافزایش سالیانه از اصل و اضافه چهل هزار روپیه اسودگی اندر خدمت در سال سی و یکم سنه (۱۰۶۸) هزار و شصت و هشت بساط هستی در پیچیدند - صاحب مراثت العالم فوتش را در سنه (۱۰۸۰) هزار و هشتاد نوشته *

حکیم بسیار نقد مزاج با رعونی و تبختر بود - از خویشتن بینی و بر خود غلطي طرفه یندار داشت - رباعی میرالطی همدانی (که از سخن سنجان خوش فکر است - و هنگام مراجعت حکیم از سفارت توران در کابل بدیدنش رفته نقش صحبت درسمت نشست) مشهور است *

* رباعی *

- * دایم ز ادب سنگ و سبوتوان شد *
- * در دیده اختلاط مو نتوان شد *
- * صحبت بحکیم حاذق از حکمت نیست *
- * با لشکر خط در بود نتوان شد *

هرچند طبایع را درست نوززیده بود اما نظر بر اعتبار و نامش امرا استعلاج می نمودند - چندی در نگارش مآثر صاحبقران ثانی

(باب الحاء) [۵۹۰] (مآثر الامراء)

قلم معانی رقم را جوانی نموده - چون دیگر منشیان سخندان
بدان کار پرداختند از دست کشید - شعرش به صاف و درست است
سخن سازی پیشین را طرز تازه گویان آمیخته - خالی از جملات
نیست - لیکن از خود را به از انوری میدانست - دیوانه در کمال
ترنمین مرتب ساخته در قاب مرمع گذاشته هرگاه بمحاس می آورد
هرکه بتعظیم آن روزی خواست اگر عمده هم می بود ناخوشی
میگرد - و آنرا در رحل طلا گذاشته میخواندند - این بیت او
مشهور است *

* دلم بهیچ تمای نمی شود حاذق *

* بهار دیدم و گل دیدم و خزان دیدم *

* حقیقت خان *

اسحاق بیگ یزدی - ابتدا خانصامانی سرکار ممتاز زمانی
داشت - سال چهارم جانوس فردوس آشیانی چون آن عقیقه از دار
فانی بدار باقی نقل نمود پادشاه او را (که مرد کتخدا منش
بود) بخدمت دیوانی بیگم صاحب برخواست - سال نهم جهت
تفتیش دفائن چهار سنگه باغی (که بقتل درآمده بود) با مکرمت
خان و باقی خان چوله جانب دینا تعیین یافت - و بحسن تفحص
انها بیست و هشتک اک زریه از چاههای آن نواحی برآمده
داخل سرکار پادشاهی گشت - سال دهم بمنصب هزاری صد سوار

(۲) نسخه [۱] ترنمین (۳) نسخه [۲] می آوردند *

(مائتوالامرا) [۵۹۱] (باب العشاء)

چهارم اعتبار برافروخت - در سال دوازدهم بخطاب حقیقتی خان مخاطب گوییده بخصمت عوض مکرر از تغیر عاقل خان عمایمی الله نامزد شد - سال سیزدهم باضافه صد و پنجاه سوار در سال شانزدهم با افزودنی پانصدی در سال هیزدهم با افزایش پنجاه سوار از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی سه صد سوار ترقی پذیرفت - پس از آن پانصدی اضافه یافته از اصل و اضافه بمنصب در هزار و سه صد سوار عزامتیا از اندوخت - که از فهرس آخر پادشاه نامه بمنصب او بشرح مرقوم مستفاد میشود - سال بیست و هشتم چون بکبر سن رسیده بود پادشاه او را از کارها بازداشته بگوشه گزینی آرامش بخشید - در سال هفتم جلوس خلد مکان مطابق سنه (۱۰۷۴) هزار و هفتاد و چهار هجری در حالت انزوا کذب نیستی گزید *

● حسین بوی خان زیگ *

خواهرزاده و خویش علی مردان خان مشهور است - چون سعید خان ناظم کابل حسب الاشارة علی مردان خان بقندهار پیوسته رعایا و سکنه آنجا را در موافقت متردد یافت - دانست که با افواج قزلباش در حوالی بسمت بزن و بخت واقعی صورت نخواهد گرفت علی مردان خان را با جمعی در ارب قندهار گذاشته سه هزار سوار او را بسوداری مشارالیه همراه گرفته با قزلباشیه عرصه نبرد آراست فوج ایران بر مردم علی مردان خان غالب آمده در مردم او قزلزله راه یافت - اما سعیدخان بر دمت خود را رسانیده مخالفان را آواره

(باب الحاد) [۵۹۲] (مآثر الامرا)

بانیة مزبوعی ساخت - مومی الیه بهمراهی ملی مردان خان سعادت
 ملازمی صاحبقران ثانی دریافته باوازش خدمتوانی اختصاص گرفت
 چون آثار کارذانی از وجنات احوالش ظاهر بود او را از همراهی
 خان مذکور برآورده شرف اندوز حضور ساخته بخدمت آخته بپکی
 (که جز بمخصوصان معتمد تفویض نیابد) بر نواختند - و در سال
 هیزدهم بانضمام آن خدمت توژک مقرر گشته بعنائیم عسای مرصع
 و امانت منصب قازک عزت بر افراخت - و در سال بیست و یکم
 از کارهای حضور باز داشته بعنائیم صوبه داری کشمیر و خطیب
 خانی و باضافه پانصدی ذات و پانصد سوار بمنصب هزار و پانصدی
 هزار سوار و عطای علم و فیل مهابی فرموده بدانصوب دستوری
 دادند - و در سال بیست و هشتم بخدمت فوجداری میان دو آب
 از تغیر غضنفر خان و اهتمام عمارت مخلص پور (که ساعت تاسیس
 آن هفدهم معلوم سال مذکور سده (۱۰۶۵) هزار و شصت و پنجم
 هجری مقرر شده بود) (خصم یافت - و در سال سی و یکم بار دیگر
 بمرحمت خدمت میرتوژکی کامیاب گردید - و در جنگ سموگده
 خان مذکور بمر اهتمام توپخانه پادشاهی بود - داراشکوه توپخانه
 خود را بپردازی برافنداز خان میرانش خویش از دست راست
 و توپخانه پادشاهی را از طرف چپ در پیش صف لشکر جا داده
 هر دو در افروختن نیران جنگ و گرم ساختن هنگامه نبرد پایدگی
 از یکدیگر نیاز کردند - ادبار سردار را چه علاج - پس از فرار داراشکوه

(مآثر الامرا) [۵۹۳] (باب العاء)

چون مهمات سلطنت بخدام عالمگیری باز گردید مشارالیه نیز بتقدیل عتبه خلانت سر بلندی یافت . در سال جلوس بفوجداری هفتش مرخص گردیده در آخر سال دوم معزول گشت . و در سال هیزدهم بفوجداری چونپور سرفرازی یافت . و در سال نوزدهم آخر سنه (۱۰۸۶) هزار و هشتاد و ششم هجری ودیعت حیات سپرد پسرانش میرزا عطاءالله و میرزا امان مدتها در رکاب پادشاهی بوده نخستین هفتصدی شده در گذشت . و در مین بتعیفاتی کابل تعین شده در اینجا ترقی نموده بخطاب ناصر خان ناهوری اندوخت چنانچه احوالش جدا برشته تهریر در آمده *

* حسن علی خان بهادر *

عالمگیر شاهي دومین خلف آله وردی خان مشهور است . چون چهره اش در مهابت و صلابت مانا بشیر بدر بود در طفلی ارزا میرزا باگه میگفتند . بقوت دست و زر بازو و در قد و قامت جوان نمایان . و از سائر برادران باصتیاز شایان بود . و همواره برضامندی و همواهی پدر گذرانیده در اواخر زمان اعلی حضرت (که شاهزاده شجاع پای بی اعتدالی پیشتر گذاشت . و آله وردی خان با پسران طوعا و کرها رفتش اختیار نمود) در جنگ بهادرپور بنارس [که فیما بین شجاع و سلیمان شکوه پسر کلان دارا شکوه (که از پیشگاه خلافت با بسیاری از بندهای پادشاهی بمقابله او رفته بود) اتفاق

(۲) در [بعضی نسخه] بشیر و بدر بود (۳) نسخه [ب] باعتبار *

(باب الحاد) [۵۹۴] (مائراامرا)

افتاد - و شجاع شکرمن یافته راه بنگاله گرفت [حسن علی از پدر
 جدا شده بلشکر پادشاهی ملحق گشت - و پس از هزیمت داراشکوه
 (که طوفان تفرقه بر جمعیت سلیمان شکوه ریختند - و هر یک از
 منصبداران پادشاهی و نوکرانش ترک همراهی گزیده راه مقصود
 سرکردند) مشارالیه بواسطت راجه جیستگه احرار سعادت آستان
 عالمگیری نموده باضافه پانصدی و افزایش سواران بمنصب هزار
 و پانصدی هزار سوار و خطاب خانی مورد انظار عاطفت شد - و در
 همین سال هنگام توجه عالمگیری بچنگ کهچوه بافرونی پانصدی^(۲)
 و خدمت قوش بیگی عزت اندوخت - و بعد از جنگ درم داراشکوه چون
 دارالخلافه بنزدل موکب پادشاهی رونق یافت ضمیمه قوش بیگی گری
 فوجداری نواحی شاهجهان آباد از تغیر کیوتسنگه بار نامزد گشت^(۳)
 و چون درام التزام رکاب پادشاهی ناگزیر عهده قوش بیگی گری سمک
 خان مذکور پیوسته در سفر و حضر بحسن خدمت مطرح انظار
 اعطاف خسروانی می بود - و در سال نهم بدادریگی ملازمان جلو نیز
 اختصاص گرفت - چون آخر سال دوازدهم انتهای الویه از مستقرالخلافه^(۴)
 اتفاق افتاد خان مشارالیه از تغیر صف شکن خان بفوجداری متعرا
 و از اصل و اضافه سه هزار و پانصدی در هزار و پانصد سوار سر بلند
 گشته با فوج حضور بمایش سرزبان آن ناحیه رخصت یافت

(۲) نسخه [ب] کهچره (۳) نسخه [ب] کهرتسنگ - و نسخه [ج]

کهرتسنگ - پاکوری سنگه باشد (۴) نسخه [ا] بمستقرالخلافه

(مآثر الامراء) [۵۹۵] (باب الحاد)

خان مزبور در قتل و اسیر آن شور انگیزان و تاخت و تازاج موطن آنها
 نهایت جهد و دلادری بکار برده در انقطاع نسل و قبار و انهدام قلعهای
 استوار و بیفک از دقائق فرور نگذاشته دیگران را از همراهان خود و غیره
 بر محال زمینداری مستقل گردانید - و کوکلاجات شقی را (که
 علت کشته شدن عبدالنبی خان فوجدار و سبب نهب و غارت برگشته
 شد آباد او شده بود) با سانکی مفسد همراهی از گرفتار ساخته بحضور
 فرستاد - و بقهره آن پادشاهی در بادافراه اعمال زشت چند بدن آن
 دو واجب القتل جدا کردند - پسر و دختر کوکلا جهت تربیت حواله
 جواهرخان ناظر شد - و آخر دختر در عبدالله نکاح شاه قلی چیله
 پیش منصب روشناس درآمد - و پسرش فاضل نام حافظ شد
 که نزد خاد مکان حفظ دیگرے آن چنان قابل اعتماد نبود
 و باستماع قرائت آن پادشاه (که بعد جلوس بحفظ قرآن مرخق شده)
 سعادت اندرز بود - خان مذکور در جایزه این حسن آوردن بعطای
 نقاره کوس شادمانی نواخت - و پس ازان بنظم موبد آله آباد تعیین
 گشته در سال بیستم بصوبه داری اکبر آباد امتیاز یافت - و در سال
 بیست و یکم ازان جا معزل شده بحضور رسید - و در سال بیست
 و دوم (که مرتبه ازل ایات پادشاهی بجانب اجمیر افراشته شد)
 خان مذکور بهمراهی خانجهان بهادر جهت ضبط جوده پور و غیره
 ملک راجه جسونت متوفی معین شد - و چون سال بیست و سوم

(باب الحاء) [۵۹۹] (مآثر الامراء)

هوکب پادشاهی بعزم گوشمال از اجهیر بآردیپور توجه نمود نوچه
گران بسرکردگی حسن علی خان به تلبیه و تعاقب زانا با سامان
شاهان و مصالح فرادان تعیین یافت . درین مهم از مشارالیه کارهای
عمده دست بسته شده . مصدر خدمات شایسته گردید . تا آنکه روزی
از دره گذشته برسوزانا تاخت آورد . و از فتوانست خون را جمع کرد
خیمه و اسباب گذاشته بدرز - خان شهابت نشان بتخانه پیش
هوایی زانا را با یکصد و هفتاد و دو بتخانه دیگر واقع نواحی اردیپور
مسمار ساخته بحضور رسید . و بخطاب بهادر عالمگیر شاهی نامردی
اندرخت . و پس از آنکه رایات پادشاهی غلال افکن ساخت دکن گشت
حسن عالی خان بهمراهی شاهزاده محمد اعظم^(۲) بمحاصره بیجاپور
مامور گشت . با آنکه هر روز در سورچال هنگامه دار و گیر و معرکه
زد و خورد گرم و آریزشها بانواج نواحی بی درزی بود قحط و غلای
عظیم بر لشکر زد آورد . ازین جهت در سال بیست و نهم حکم بقام
پادشاهزاده رفت . که هرگاه حال بدین منوال است دست از محاصره
باز کشد . و با افواج بحضور (که در آنوقت سواد شوالپور مضرب خیام
پادشاهی بود) بیایند . پادشاهزاده مجلس کنگش با عمدهای
آزمون کار آراست . اول حسن علی خان بهادر عالمگیر شاهی مورد
التفات گردید . که سرانجام مهم یساق موقوف بر اتفاق بندهای
پادشاهی است . بدین مضمون حکم محکم از جناب خلافت صادر

(۲) در [بعضی نسخه] اعظم شاه .

(مآثر الامراء) [۵۹۷] (باب العاه)

شده - رای شما در مقدمات صلح و جنگ و شتاب و درنگ (صین و متین است - که بدین گونه متاعب و مصائب بسیار داده و شنیده و کشیده اند - درین مقدمه چه اندیشیدند - خان موصی الیه پاسخ گذار شد - که نظر بر صلاح لشکر و رفاه عموم خلق مصلحت در بر خاستن است - هرگاه در مهم بلخ پادشاهزاده مراد بخش را بنابر بواعث شقی ناب و توان استقامت نماید کام و ناکام ^(۲) به حکم اعلی حضرت دست از محاربه برداشته راهگرایی حضور شده بود آنچه بر خلق میگذرد ظاهر است - و بحضرت خود حکم رسیده - بعد از آن دیگر عمدها مخاطب شده همگان موافق رای خان مشار الیه تائید جواب نمودند - پادشاهزاده فرمود از خود گفتید - از من بشنویند - محمد اعظم با در پسر و دیگر تا جان دارد ازین مهلکه نخواهد برخاست - بعد ازین پادشاه شریف آزند - و تجهیزات لاش فرمایند وقتا را در بودن و رفتن اختیار است - عزم خداوندان ناموس ملک و ملت قضای آسمان است - دیگرگون نمیگردند - و بمیامن استقامت پادشاهزاده خان فیروز جنگ با لشکرگوان و رسد غله از شمار فراوان رسیده عسر بیسر تبدیل یافت - و در همین سال صوبه داری برار از انتقال ایرج خان نامزد حسن عی خان بهادر شد - چون او گرم محاصره بیجاپور بود و توندهای پسندیده می نمود رضی الدین خان شیخ رضی الدین (که از اشراف بهاگاپور بهار است - و مهمات خانه

(باب الحاء) [۵۹۸] (مآثر الامراء)

خان مذکور و افواج پادشاهی متعلقه او سرانجام میداد (به نیابت
متعین گردید *)

شیخ فاضل متبحر و در مولفین فتاوی عالمگیری مندرج بود
سه روپیه یومیه می یافت - چون در اکثر فزون هم دست داشت
سپاهگری و عملداری و ندیمی و از هر جا خبرداری علاوه آن بوساطت
فانسی محمد حسین جونپوری محتسب حضور کمالاتش بعرض
خلد مکان رسیده یکصدی منصب یافت - و رفته رفته بباری طالع
و حسن سابقه باعانت و امداد حسن علی خان بوقبه امارت و خانی
فائز گردید - و پیشکار همه کار سرکار خان مذکور گشته در استیصال
جانت متعرا و مهم رانا کارهای نمایان بتقدیم رسانید - و در آغاز سال
سیم در اثنای گفتگو با سپاه کشته گردید - نظم صوبه مسطور بنیابت
خان مذکور بمحمد مومن خویش ادرج خان قرار گرفت *

و چون محامرا بیجاپور باصناد کشید همک پادشاهانه برجوشیده
بر زبان گذشت - که ما زمره سلاطین از مراتب دنیوی فائده که داریم
تحصیل نام است - خواستیم از فرزندان یکی حاصل کند - میسر نیامد
به بیغم این دیوار چه طور از پیش بر نمی خیزد - از شولاپور زیادت
عزیمت بدان طرف درجه پیمای تسخیر گشت - چون کارها در گرو
اقبال است بیست و یکم شعبان سنه (۱۰۹۷) هزار و نود و هفتاد
هجری رسولپور سه کرهیی بیجاپور مطرح خیم ظفر ارتمام گردید

(۲) نسخه [ج] همه کارا سوکار *

(مآثر الامراء) [۵۹۹] (باب الحاد)

و چهارم ذی القعدة سنه مزبور بیجاپور کشایش یافت - حسن عابی
خان بهادر (که بیماری شدید داشت) بعد یکروز بعالم بقا شتافت
گوی شجاعت و سپهبداری از اقران می بود - در خیر خواهی خلائق
و گفتار و کردار درست ضرب المثل بود - پسرانش محمد مقیم
و خیر الله ترقی نکردند *

* حکیم الملک *

نامش میر محمد مهدی - وطنش اردستان است - ساله (که
محمد اردنگ زیب بهادر از دکن عزیزم مستقر الخلافه فرمود)
در همراهی گزیده بمنصب هزاری سربلند گردید - و رفته رفته بخطاب
حکیم الملک مخاطب گشته سال یازدهم از اصل و اضافه بمنصب
دو هزاری بانصد سوار چهاره بختوری افروخت - و سال سی و هفتم
(که محمد اعظم شاه را بنابر عروض بیماری استسقا نوبت بان رسید
که در آستین نزدیک بچهارده گره تغلی میگرد - و در ده پایچه
پاجامه یک گز و شش گره رسیده بود) حکیم الملک برای معالجه
شاهزاده مذکور دستوری یافت - بعد رسیدن پادشاهزاده بحضور
پادشاه از بس محبت پدری خیمه برای شاهزاده در کلال بار نصب
ساخته هر روز یک مرتبه بدیدن پسر میرفت - و خود زیب الخساء
بیگم همشیره حقیقی شاهزاده مذکور همراه شاهزاده طعام پرهیزانه
میخوردند - و اکتفا بران داشتند - حکیم الملک که برای معالجه شاهزاده
تعیین شده بود چه در راه و چه بعد رسیدن بحضور در علاج ید بیضا

(باب الحاد) [۶۰۰] (مآثر الامرا)

نمود - پس از آنکه شاهزاده را شفا داد باضاوت هزاري ذات بپايد
چهار هزاري تصاعد پذيرفت *

صاحب مآثر عالمگيري زباني پادشاهزاده (که پيش پدر گفت)
مي نويسد - (روزي) که شدت مرض بظهايت رسيد - و مردم مایوس
گردیده و اهمت ترکيدن بدن (شدند) ناگاه بين النوم واليقظه شخصی
نوراني نمودار شده گفت - توبه نصوح بکن - شفا خواهد شد - چنانچه
توبه بعمل آمد - و بعد رفع غفلت احتياج بول شد - و در طمعت کلان
دفع گردید - و هفت حصه از وزم بر طرف گشت - روز دوم آزاد ولي
شيخ عبدالرحمن درویش نوشت - که جذاب مرتضوي فرموده اند
امشب توبه دادم - شفای عاجل درزي ميشود *

• حميد خان خوشگي •

پسر کلان سلطان احمد اعظم شاهي ست - چون پدرش حسب الطالب
عالمگير پادشاه از قصبه قصور (که موطن خوشگيان است) عازم
حضور گردیده زخم هستي بر بيمت - در برادرش بايزيد خان
و پيرخان خود را بموکب پادشاهي رسانیده بمنصب سرفرازي يافتند
و او با برادر چارمين بمسکن مالوف معاودت نموده اصلا بفکر نوکوي
نيفتاد - اگرچه منصب بنام يافته بود اما هيچگاه از وطن برنيامد - آنچه
ديگران را بمرق بيزي سعی و تلاش بدست آمد - او را باضعاف
مضعف آن در خانه نشيني ميسر بود - پيوسته هر سادۀ رياست
آن ناحيه آنکا داشت - و بوقور سپاه و جمعيت علم انا و لا غيري

(مائراامرا) [۶۰۱] (باب العار)

می افراشت - بصورت داران لاهور سر حساب فرود نیارزده چیزه
 دست برداشته از قبول آنها (که دران هوالی بود) میداد - و هر چند
 خود را دیوانه رفع و سودائی مزاج و می نمود اما بکارها هشیار بود
 ادب خاندان قدسیه سیادت را کما یغنی بجا می آورد - و از احترام
 و اکرام سادات دقیقه فرو گذاشت نمیکرد - بمجذوبه مشهور ببنگ
 گردیده بود - هر چه میگفت میکرد - ابا نمی آورد - و تا نشسته
 می بود ساعت بساعت خبر میدادند - که میان صاحب بخیریت
 اند - او الحمد لله میگفت - و آن مجذوب محمد خان نام داشت
 از بنگ زئی^(۲) ست - فاکه چنونه بر دماغش ریخت - و طبعش را
 بشورش آورد - مدتی زنجیر پدا داشتند - آخرها صحبت حسین
 خان باری که *

* ع *

* دیوانه چو دیوانه به بیدن خوشش آید *

در گرفت - و دران زبونگی و سلب احوال لخته گفتهای او ورتو
 صدق برداد - و بر اعتقاد حسین خان افزود *

بنگ زئی از اولاد شیخ بنگ اند - که بقول جمهور پسر
 خویشگی ست - و بر خه نپیرا شیخ الاسلام شیخ مودرد چشتی دانند
 اما باتفاق مرید و توشوریانی بنگ و نوزئی ست - و به پیر کبار
 زبانزد قوم است - و شورویان نام پدر او ست - که پسر خویشگی ست
 او را سه پسر بود - و تو و حسین و خلف - نخستین را جاذبه شوق

(۲) در [بعضی نسخه] بنگ - و در [بعضی] بنگ *

(باب الحاء) [۹۰۲] (مائراامرا)

آلہی دامنگیر وقت گردید - بطلب مرشد برآمد - و چون پائی
 سہی نشیب و فراز بسیار نور دیده بقصبہ چشت رسید بخدومت
 خواجہ ہودرد چشتی [کہ خواجہ معین الدین سنجرئی (ندس سرہ)
 بدو واسطہ بار می رسید] پیوست - چہرا مقصود نقاب برکشود
 مدتہا پیوستاری آن بزرگوار سعادت اندوخت - و پس از تکمیل
 بمعادرت وطن مالوف مجاز گردید - اما از بعد رحلت شیخ بمواد
 خویش زد آرد - و بسیاری از مردم کوہ و جملہ خویشگیان و جمہد
 حلقہ مریدی از بگوش کشیدند - از کمال مرددانش شیخ بنگ
 است - کہ عم اوست - و از ابدالان وقت بود - در حقیق دعا کردہ
 کہ تا قیام قیامت از ازیاب معرفت و ولایت اولاد تو خالی نباشد
 لہذا اکثرے درین قوم صاحب کمال بودند - و این شعبہ ہم
 بہ پیرزادگی مشہور *

نقل کنند کہ لباس پیرو تو سیاہ بود - چون شیخ بنگ بدرجہ
 کمال مرتقی گردید آتوا بدر بخشیدہ خود ہلباس سفید منلبس
 گشت - ازین است کہ بنگ زبان ہرچیزے سیاہ را بر خود مبارک
 دارند - بخلاف وقوزیان کہ آنها مشوم انگارند - و لوای خویشگیہا
 کہ سیاہ و سفید می باشد اشعارے دارند بتبرک ہر دو بزرگوار *

بالجملہ حسین خان در قصبہ تصور و اطراف و جوانب آن
 کوس خود سوری و خود زائی می نواخت - و بجاگیر داران عمدہ

(۲) نسخہ [پ] ملبس - و در [بعضے نسخہ] منلبس *

(مآثر الامراء) [۶۰۳] (باب الحصار)

و غیر عمدۀ آن ناحیه جز بسر قابی و گردن کشی جواب نمیگفتند
 قاآنکه بهادر شاه بلاهور آمده طرح اقامت افکند . و پساتر برخاش
 و مذازعت شاهزادهها بمیان آمد - املا بتلاش و تردد (که ناگزیر چنین
 اوقات است) پا بیرون نگذاشت - و بهمان شیوه نکوهیدۀ خوبش
 سرگرمی داشت - چون اوائل عهد فرخ میر نظم موبۀ پنجاب
 بعدد الصمد خان دلیر جنگ تفویض یافت او با خان مذکور وسائل
 اخلاص و یکجہتی برانگیخته برای ملاقاتش بلاهور آمد - خان ناظم
 فوجدارمی لکھی جنگل را نیز بدر مفوض فرمود - آن نا انصاف
 زیادہ بر خود قنیدہ مواد تمبر و فساد را پیش از پیش آمدہ
 گردانید - و چون ناظم دید (کہ زر لکھی جنگل را ہم مثل زر تصور
 بلعیدہ تن بحرف حسابی در نمیدهد - و حاملے غیر از ندامت
 و پشیمانی نیست) قطب الدین درہاء را بر تعلقہ اش تعیین نمود
 با او نیز کجگوائی پیش گرفته کارشکنیها میکرد - و بدان بسند نامودہ
 آخرها بر سرش فوج کشید و جان و مالش را دست خوش غارت
 ساخت - معہذا عبدالصمد خان چذدے بتغافل گذرانید *

چون بے اعتدالیهای او از حد در گذشت ^(۲) بند و بسمت آن ضلع را
 نصب العین همت نمود - و با هفت ہزار سوار از لاهور برآمد
 و بحسین خان نوشت - کہ تصور و هوالی آن بتو ارزانی است - دست
 تصرف از دیگر محالات کوتاه کن - ممنوع نگشته با سہ ہزار سوار

(۲) نسخہ [ب] از حد آہمیت درگذشت *

(باب الحاء) [۶۰۴] (مآثر الامراء)

استقبال نمود . برخه برانقد که سادات صاحب مدار سلطنت او را
 بتطبیع صوبه دارمی لاهور تحریض بر نبرد دلیر جنگ نمودند . و جوتیه
 گویند که قطب الملک بنوشته سید حسن خان باره صوبه دار لاهور
 (که از راه قصور رفته بر سر شیخی و خیره سومی او آگهی یافته)
 بعدالضمد خان نوشتم - که دست ازو بر ندارد - و زره هم برای
 نگهداشتن سپاه بر خزانه لاهور تفضوا کرد - بهر صورت نزدیک
 قصبه جوهانی (که سی کردهی لاهور و هیزنه کردهی قصور است)
 ششم جمادی الاخری سال دوم محمد شاهی تلامی فریقین رودان
 جنگی صعب و زد و خوردی سخت واقع شد . افاغنه مستانه خود را
 بر توپخانه زده ازان آتش شور بار در گذشتند - پس از چپقلش
 نمایان هراول طرفین (که ازین طرف برادر زاده اش مصطفی خان
 پسر عالی خان خویش بایزید خان بود - و ازان طرف کریم قلی خان
 بخشعی فوج دلیر جنگ) مردانه جان برافشانند - آخر خان دیده مغول
 (که باتفاق عارف خان چیله در میسر بود) دو چار حسین خان
 گشت - و با شخصت و پنجاه سوار تیر انداز قدر انداز پای ثابت
 افشرده بخانه کمان در آمده دست و بازو بتیر دوزی بوکشاد - حسین
 خان ازو دست برداشته بر دلیر جنگ همراه بود - آریزشه قیامت را
 پدید آمد . آخر مردم ناظم تاب مقاومت نیارده بر ماندند
 نزدیک بود که چشم زخمی بدایر جنگ رسد - عمدها مثل جانی
 خان و حفظ الله خان مصدر تود شدند - و آخر خان بار دیگر

(مائراامرا) [۶۰۵] (باب الحاء)

خود را رسانیده صدای داروگیر بلند ساخت - در همان اثنا فیلبن
 حسین خان کشته گردید - و در پیش مزبور (که با او در سواری فیل
 شریک بود) بزخم تیر مقابل دامن از گرد هستی بر افشانده
 جهان را در چشم حسین خان تیره ساخت - چون حسین خان زخمی
 بود مغلان فیل او را نشانه تیر و گلوله نموده از پا در افکندند *
 و کان ذلک فی سنة الف و مائة و ثلثین من الهجرة النبوية *

* حمیدالدین خان بهادر *

عالمگیر شاهی پسر سردار خان کوتوال است - و نبیره باقی
 خان چپه قاسم شاهپانی است - از امداد روزگار و یاری طالع
 در آخر عهد خلدسکان مدار سلطنت هندوستان گردیده رتق و فتق
 دولتخانه پادشاهی و ضبط و ربط کارخانجات عمده بدر مفوض بود
 با این همه تیر روی ترکش خلیفه زمان بوده چه در مورچال قلاع و چه
 در حوالی اردر و دور دستها بمالش و تائبه اشقیبا تعیین میگشت
 و هر جا میرفت به تکنگ پا و ضرب دست مخالف را زده و برداشته
 سالم و غانم مراجعت می نمود - و بانواع تصمیم اعزاز می اندوخت
 ازین بود که به نیمچه عالمگیری زبان زد عوام شده - در بدر حال
 چون پدرش مورد عنایت خسروانی بود از نیز بدوام روشناسی
 و درام خدمت و حاضر باشی اکتساب سعادت می نمود - و باقتضای
 خانه زاد نوازی در سال بیست و هشتم از تغیر پدر بخدمت داروغلی
 خانم بندخانه سرفراز شد - و در اتوق (که پدرش از اهتمام خانی

(باب الحاء) [۶۵۶] (مآثر الامراء)

بصردار خانى نامورى يافت) او باضافه دو مدي بمنصب چهار مدي
 پنجاه سوار ممتاز گرديد - و در سال سي و دوم از تغير پدر بخدمت
 دارنگى فيلخانه بر خود باليد - و چون در پيشگاه خلافت منظور
 نظر پيش آمد او شده بود متواتر امانت منصب مي يافت - چون
 در مقامات ايكلوچ او باوردن سنبه‌هاى تبه‌كار (كه بحسن سعي خانزمان
 حيدرآبادى با زن و فرزند اسير شده بود) مامور گرديد مشارالیه
 آن محبوس زندان ناکاهى را حسب پرايغ پادشاهى از در كرهى
 بهادر گداه (كه لشکرگاه بود) اخذ کلاه نموده و رفقائى او را لباس
 مضحکه پوشانیده شتر سوار دهل کوبان و تغير زنان در تمام اردو تشهير
 نموده بحضور پادشاهى آورد - و در سال سي و سيوم بخطاب خانى
 کاهرانى اندوخت - چون پدرش در گذشت از انتقال او بخدمت
 کوتوالى و ديگر خدمات کمر فرمانبرى بخدمت - و درين ضمن بعطای
 جينه مرصع و انعام فيل سر برافراخت - و مکرر به تنبيه غنيم مرخص
 گشت - و در سال سي و هفتم اتفاقاً چند کسى از ملازمان معزالدين
 با فضل على خان ديوان سرکار ايشان فاضل پيش آمدند - و از
 ارباش وضعى کار بپرخاش رسانيدند - حکم شد كه هميدالدين خان رفته
 آن جماعت را پاداش اعمال در کنار نهد - چون خان مذکور بر سر آنها
 رفت از هجوم و غوغا فيل سوارى خان مومى اليه رمخورده از معركة
 بدرآمد - و تا يك كره طرف گنج پادشاهى برد - اتفاقاً جوالهاى کلاه
 (كه در گنج انبار مي کنند) بنظرش آمد - همين كه فيل از برابر آن

(مآثر الامراء) [۶۰۷] (باب الحاء)

گذشت خود را جمع نموده از حوضه برآمد - و بران نشست - و بر
 سوابق دیگر خود را بهمرکه حاضر کرد - و آنها را بسزا رسانید - و در
 سال سی و نهم در اسلام پوزی از اصل و اضافه بمنزلت دو هزار
 ارتقا گرفت - و در همین سال سنغای تبه کار قاسم خان و خانان خان
 و دیگر امرای حضور را غارت نمودند در گدهای ده دیر می معصور نمود
 خان مسطور با فوج گران برسم کمک دستوری یافت - متصل ادربی
 بامرای تاراج زده در خورده بلوازم ضروری امداد نمود - درین ضمن
 آن شقی همت خان بهادر را بوشکسته راه خرابه خون گرفته بود - خان
 مذکور تعاقب نموده او را از ملک پادشاهی برآورد - چون بحضور
 رسید مورد تحسین و آفرین گشته بخطاب بهادر فرق بلند نامی
 برافراخت - و در سال چهل و دوم بخدمت تقرب مرتبت داروغگی
 غسلخانه اختصاص گرفت - و پستر داروغگی جواهرخانه نیز اعتبار
 یافت - و در سال چهل و سیوم از انتقال اخلص خان (که در آریز غنیم
 درجه شهادت یافت) بخدمت آخته بیگی و عطای کمرد ستکای مرصع
 مطرح الطاف خسروانی گشت - و درین میان مرارا بآوردن سد و تعویک
 مفسدان رخصت یافته خاطر خواه پادشاهی بامر ماسوره پرداخته
 درجه استعسان یافت - اگرچه او در جمیع قلعه گیریها نیکو خدمتی
 و جانفشانی بتقدیم رسانیده نقش بهادری و پردایی خود کرسی نشین
 ساخت اما در تسخیر راجگده (که سیوا بعد انتزاع از تصرف

(باب الحاء) [۶۰۸] (مآثر الامراء)

عادل شاهیه در ایام استیلای خودش سه طرفش سه قلعه حصار ساخته
 آوردن نمایان و کار دست بسته بجا آورد - و باتفاق تربیت خان میرآتش
 بر پشت پشتة محاذی زاویه مثلث آن قلعه (که زبان داندان این کار
 آنرا سونده نامند) برآمده اسباب جنگ آوری مهیا کردند - و دمدمه
 بر کوه فراز بر بسته بسنگ چین رسانیدند - و با آنکه محصوران
 در انداختن تفنگ و بان و سنگ کوتاهی نمیکردند بهادران بر فراز
 برج (که بر نوک سونده مذکور بسته بودند) برآمده درون دیوار
 آمدند - آنها از مشاهده این جرأت و جسارت همت باخته امان طلب
 گشتند - بیست و یکم شوال آغاز چهل و هشتم سال جلوس سنه (۱۱۱۵)
 هزار و یک صد و پانزده هجری چین چهار قلعه سر بفلک کشایش
 یافته به بنی شاه گزده موسوم گردید - و خان بهادر (که بمنصب
 سه هزار و پانصدی در هزار سوار رسیده بود) در جلدوی این
 حسن تردد بعطای نقاره کوس شادمانی نواخت - و در تسخیر پورنا
 هم بقدم سعی و تلاش منهج جانفشانی پیوده خون ریمان در کمر
 بسته داخل قلعه گردید - و بموازش غیر مترقب پادشاهانه سر افتخار
 بفلک سود *

بالجملة اواخر زمان عالمگیری در عرصه دربار (ایمک انارلا غیري
 مي افراشت - و در جنب قرب و اعتبار خود دیگرے را دفع
 نمی گذاشت - اگرچه امیرخان هم در قرب و منزلت پای کیم

(۲) نعضة [پ] نورنه - و در [بعضی نسخه] نورنا *

(مآثر الامراء) [۶۰۹] (باب الحاد)

نداشت اما بعد از بون - و عفايت الله خان هرچند در دوام حضور
 باينها نميرسيد اما باعتبار تصدق امور ملكي و مالي در اعتبار
 درشادش بود - و چون خلافت مراتب حضرت عالمگير در فهای
 احمدنگر اول پاس از روز جمعه بيست و هشتم ذی القعدة سنه
 (۱۱۱۸) هزار و يكصد و هيزده هجري (که پانجاه سال و در ماه
 و بيست و هشت يوم از فرمانروائي و نود و يك سال و سيزده روز
 از زندگاني سپري شده بود) بعالم بقا شتافت بعد تجهيز و نماز
 نعش را در خوابگاه نگاهداشتند - روز دوم محمد اعظم شاه (که
 بجانب مالوه رخصت يافته) از اصغای اين سائحه از بيست و پنج
 گروهی اردو برگشته مراسم عزای بجا آورده (در ديگر نعش را برودش
 گرفته تا بيرون ديوان عدالت مشايعت کرده بمزارات متبرکه ^(۲) معروف
 بروضة (که معموره ايست بمسافت هشت گروه از خجسته بنديان
 و سه گروه از دولتبان) روانه نمود - خان مذکور (که دقيقه از جرم
 و فزع فرودنگذاشته بود) مويه کذان پا پياده با نعش راهي گشت
 و بر طبق وصيت آن مسافر ملک بقا در محسن مقبره اسوه ارباب
 يقين شيخ زين الدین (رحمه الله) مدفون گشت - از آيه کریمه *
 * (روح و ريحان و جذه نعيم) *

تاريخ ارتحال مستفاد ميشود - در خلد مکان لقب يافته آن موضع
 بخلد آباد موسوم گردید - خان مذکور لباس درويشي در بر کرده

(۲) در [اکثر صفحه] مذكرات *

(باب الحاء) [۶۱۰] (مآثر الامراء)

جایز و کشتی مرقد دلی نعمت و پیر و مرشد خود اختیار نمود
و در آن مکان برای سکونت خود طرح هویلی انداخت - که هنوز
بقام او زبان زد است *

(۲)
و چون محمد اعظم شاه از احمد نگر بارنگ آباد رسید بر قبر
پدر گرامی قدر رفته برای مراتب فائحه پرداخت - و دست
حمید الدین خان گرفته همراه آورد - و در کجریها بکار برده برآید
صابق اختصاص بخشید - و در سفر هندوستان (که باران جنگ
بهادر شاه ناکزیر وقت افتاده بود) همراه گرفت - گویند چون در عرض
راه خبر رسید (که محمد عظیم از جانب شرقی با کبر آباد آمد)
بر زبان محمد اعظم شاه گذشت - که بالای عظیم با کبر نازل شد
خان بهادر عرض کرد - که بپرکت اسم اعظم دفع خواهد شد - در
جنگ پس از دار و گیر بسیار آثار هزیمت معاینه نمود - بعد از آنکه
ذوالفقار خان از مرکه بدر زد او هم خود را بگذار کشید - و زخم
تیرے هم در آن وقت رسید - پستو از گوالیار آمده با بیاری مرحمت
بهادر شاه رنگ رفته بر آورد - و بعطای عصای مرع و خدمت
ویر تو زکی اول و داروغگی گوز بوداران بانضمام آن چهار مباحث
برافروخت - و بخطاب بهادر عالمگیری ممتاز گشت - و تا انجام
عهد خلد نزل باعزاز و اکرام گذرانید *

چون فلک نیونگ ساز اوجه در گزارا برنگ آمیزی حکمرانی

(مآثر الامراء) [۹۱۱] (باب العاد)

جهاندار شاه بیاراست و کمبختین مراد ذوالفقار خان نیز هر تخته وزارت و اقتدار درشش آورد بکین تیزی دیرین (که بظاهر نبود) بر نشسته او را بشکفته انواع خفت و ذلت کشیده مقید و مسلسل ساختن - تا آنکه عنقریب ذوالفقار خان بهاداش عمل رسید - اگرچه بفرز رفتن آن جفا کیش از عقوبات آید و حیس را دست اما در دربار فرخ سیر رو نیافت - و بهرامت پیشین اعتبار با بهاس ربطهای قدیم سیف الدوله عبدالصمد خان (که بنظم صریح پنجاب اختصاص یافت) همراه خود گرفته - هنگامی (که بعد استیصال کروی مشهور ناظم مذکور با شوکت و عظمت مافوق داخل لاهور میشد) زاقم ابن سطور تماشائی بود - معنهای سواری خان مذکور با یک بالکی و چندکس معدود راه می پیمود - و پرمردگی و فلک زدگی از حالش پیدا بود - پس از آن بحضور رسیده بخشورانی نوازش پر و بال تازگی بر کشود - و در عهد خصر زمان بوسیله همان قرب عالمگیری بعرضه پیش آمد خرامیده بمنصب عمده و داروغگی گرز برداران آب رفته بجوی آرزو آورد - و مدتی بود - تا بوقت موعود در گذشت - پسر هم داشت که صاحب منصب و دستگاه بود - احوالش معلوم نیست *

• حمدر علی خان بهادر •

گویند نیاگانش بعد از اله صاحب مدنی رحمة الله علیه (که یکی از بزرگان قریشی نساب مشیختن حسب بودند) میرسد - در آغاز

(ثابہ الحاء) [۶۱۲] (مآثر الاموا)

سنه (۱۱۹۵) يك هزار و يكصد و شصت و پنجم هجري استقلال
 تمام بهم رسانیده متصدی امور ریاست ملک میسوریه گشت
 و بعده اکثر بلاد و قلاع اطراف مستخر فرموده لواءی دراست و حکومت
 بر افراخت - قلمرو که حاملش شش کور (دیده بود از کوبه تا کوریا)
 و از کلیکوت تا دهاروار که فاصله بعید دارد بزور بازوی خود متصرف
 شده بزیر نگین تحکم داشت - چون کلاه پوشان انگریز بملک او
 درآمدند سواران را از پایان گهات کرناٹک فرستاده کدکوب تالان
 گردانید - و بصلح خاطر خواه (رفع نزاع نمود - پستر) که در خانه
 مرهته صورت نفاق پیدائی گرفت) او ابتدا باستردان تمانجات خود
 برداشته رفته رفته تمام اماکن متعلقه آنها تا کنار دریای کشنا برگرفت
 پستر بمحاصر چیتل درک (که مکان زمیندار است) با افشرد
 بدست آورد - و در حال تحریر (که سنه (۱۱۹۳) هزار و یک صد
 و نود و سه هجری است) بر سر کوبه ایلغار نموده قاعه مدهوت
 و کنجی کوب و غیره محاللات را متصرف گشته عبدالحکیم خان میانه
 حاکم آنجا را تید نموده همراہ خود بسوی رنگ پتن برد - خزانه
 بسیار و آمدنی فرادان دارد - جواهر وافر فراهم آورده - و جمع کثیر نوکر
 بهم رسانیده - هنوز هم بمردم زرها فرستاده میطلبد - توپخانه زودزد
 مهیا کرده ضابطه دارد - که بعد فرود آمدن لشکر بگرداگرد پهرهای

(۲) در [بعضی نسخه] کوپریال - و نسخه [ب] کوریال (۳) در [اکثر

نسخه] کلاه پوشان بدون هاء .

(مآثر الامراء) [۶۱۳] (باب الخاء)

بذروتچیان می‌نشانند - که اجنبی بی پروانگی نتواند در شد *

* حرف الخاء *

* خضر خواجه خان *

از نحل فرمانروایان مغلستان است - صاحب طبقات اکبری گوید که از سلاطین کاشغر بوده - چون بخدمت جنت آشیانی پیوست بتلقی اکرام معزز گردید - و هنگامی (که از بی‌مهری سپهر رز ناگامی پیش آمد) بهلوی همت از مرافقت تهری ساخت - و در وقت مراجعت آن پادشاه از عراق بوفاتت میرزا عسکری در قلعه قندهار محصور و متحصن شد - چون کار بامتداد کشید خضر خواجه خان نزدیک بمورچال (که مخیم پادشاهی بود) خود را از قلعه انداخته و گریبان عجز بدست انکسار گرفته در پای جنت آشیانی افتاد و مجدداً مشمول الطاف پادشاهی گشت - چون بهار نسب و شرف همب متعلق بود بمعادت مصاهرت این دودمان عالی نیز اختصاص یافت کلبدن بیگم همشیرا آن پادشاه عالیجاه را بازواج او در آوردند بمیامن این نسبت منیف بمدارج امیرالامرائی متصاعد گردید *

چون سر آغاز جلوس اکبری باطفای نائره استیلای هیمو
عرش آشیانی از پنجاب رایت عزیزت دهلی بفراراشت خضر خواجه

(باب الخاء) [۶۱۴] (ماثر الامرا)

خان را با فوجی شایسته بظلم اشقات صوبه پنجاب گذاشته مدافعه سلطان سکندر سوز (که مدعی سلطنت هندوستان بود - و در جنگ سرهنگ از چنگ بهادران همایونی بدرجسته بکوهستان سواک پناه بوده بود) بشهرامت و شجاعت آن خان بزرگ نژاد مغوض فرمود - سلطان سکندر که جویدی فرصت بود هنگامه هیمورا غنیمت پنداشته جمعی با خود فراهم آورده از کوهستان برآمد - و در مملکت پنجاب در آورده بتحصیل پرداخت - خضر خواجه خان حاجی محمد خان سیستانی را بحرامت بلده لاهور گذاشته خود بدفع او برآمد - چون نزدیک بقصبه چمباری رسید و فاصله بین الفریقین ده کوه ماند خان مشارایه دو هزار کس گزیدند خود را از لشکر جدا ساخته بطریق منقلا پیش فرستاد - سلطان سکندر فرصت از دست نداده (و بر شد - و جنگی عظیم درگرفت - و آن مردم را از پیش برداشت - خضر خواجه خان ایستادن را صلاح وقت ندیده بی سدیز و آریز بلاهور معارفت نمود - و باسذحکام برج و باره پرداخت سکندر اندک تعاقب کرده زمانه را بکام خود دید - و بی منازعت غیره زرها وصول نموده بجمع افواج همت گماشت - عرش آشیانی پس از استیصال هیمو قلع و قمع فغان سکندر را اهم هدایت دانسته لوای معارفت به پنجاب برافراخت - گویند چون این عرش تصمیم یافت عرش آشیانی از دیوان لسان الغیب تفارل نمودند این بیت برآمد *

(مآثر الامراء) [۶۱۵] (باب الخاء)

* سکندر را نمی بخشند آبی *

* بززر و زر میسر نیست این کار *

باستماع نهضت الویله پادشاهی سکندر را طاقت مقاربت طاق گشته
خون را بطرف کوهستان سواک (که مقر معهودش بود) کشیده
در قلعه مانکوت متحصن گردید . چون مدت محاصره قریب بششماه
انجامید و مورچالها بقلعه نزدیک شده سرکوبها ترقیب یافتند سکندر
مضطرب گشته استدعای قدوم یکی از عمدها نمود . که بتسلحی خاطر او
پردازد - بوسیله شمس الدین خان انکه و پیر محمد خان شروانی^(۲)
(که آنها را بمبلغی گرانمزد راضی ساخته بود) ملتمس او بدرجه قبول
رسید . و انکه خان باستماع او مامور شد . سکندر کثرت جواهر را
عذر خواه ملازمین ساخته عبدالرحمن پسر خون را با غازی خان و چند
زنچیر فیل بوسم پیشکش بخدومت فرستان . و بر طبق خواهش او
بهار و آن حدود به تیولش مقرر گشته بیست و هفتم رمضان سنه
(۹۶۴) نهصد و شصت و چهار سال دوم جاوس قلعه تسلیم نموده

بسمت بهار شتافت . و بعد در سال درافجا بعدم خانه فرود شد *

(۳)

* خواجه جلال الدین محمود خراسانی بجزوق *

ابتدا نوکر و پیرزا مسکری بود . از قندهار حسب الامر میرزا بتحصیل
اموال ولایت گرم سیر شتافته . در همان ایام همایون پادشاه بعزیمت
عراق ازان راه میگذاشت . از آمدن خواجه آگهی یافته بابا دوست

(۲) نسخه [ب] شمس الدین محمد خان (۳) در نسخه [ب] این لفظ نیست *

(باب الخاء) [۶۱۹] (مائراامرا)

بخشي را نزد او فرستاد - تا رهنمای سعادت گشته بملازمت آورد
خواجه اين درامت را معتنم دانسته بملازمت افتخار افدوخت - و هرچه
از نقد و جنس در لسط خود داشت پيشکش نمود - چنت آشياني
مير ساماني سرکار خود بار مفوض فرمود - چون بعد معارفت عراق
و فتح نذهار خواجه از مردم ميرزا عمکري طمع کرده بود مير
محمد علي گيراندند - در سده (۹۵۹) نه صد و پنجاه و نه [که
چنت آشياني شاهزاده محمد اکبر را بجانب غزني (که در تيول
شاهزاده قرار يافته بود) رخصت کرد - تا در آداب رياست و حکمراني
در زش بهموساند] خواجه را همراه داده جميع سهامات را برای زرني از
حواله کرد - و ازان باز پيوسته مورد عذابت و نوازش بوده مصدر
امور شايسته مي گردید - چون خواجه پادشاه قلبي بود و تواضع
في تقريب مردم نمیکرد و بزرگان دنيا نظر بر رواج کار خود داشته
همه را چاپلوس درگاه خود ميخواهند بخابران اکثر برکشيدهاي دولت
همايوني اورا دوست نميداشتند - و با اين حالت عيب هزل و مزاح
(که بد ترين عيب بزرگان تواند بود) داشت - و دامبران زمانه
مطايبه ميکرد - و بحرفهاي دور از کار در لباس طرفگي و ظرافت
(که نادانان آنرا خوش طبعي نام نهند) بسر مي برد - و هيچ کس
نبود که خلش از خارستان ظرافت او در پهاو فداشت *

در مبادي سرير آرائي عرش آشياني خواجه بمنصب در هزار
و پانصدي امتياز يافته بحکومت غزني رخصت گرفت - (باب غرض

(مآثر الامراء) [۹۱۷] (باب الكوار)
فرصت دانسته هم خاطر منعم خان خانخانا را (که رائق و فائق دارالملک
کابل بود) شورا کردند - و اندیشه انتقام دیوبند او را تازه ساختند
و هم در هندوستان باست مزید برهمزدگی خاطر بیروم خان شده
ار را در کشتن خواجه بجد گردانیدند - خواجه در شدن منعم خان
بمقام کینه کشی شنوده باندیشه دراز فرورفت - نه روی آمدن هندوستان
که پادشاه بظایر هداقت سن اختیار نداشت - و بیروم خان در نهایت
استیلا - چه هرگاه در زمان جدت آشیانی بجهت حرف نا ملایم (که
از رسانده بودند) فرصت یافته در حمام تنها بدست آورده انواع
اهانت رسانید الحال معلوم است که چگونه پیش آید - و همچو شامان
ستم پیشه چه شمانها که نمایند - و نه مجال اقامت غزنین - که
شدت منعم خان برای العین ملاحظه میکرد - و بیوفائی پیش او
نکوهیده ترین عارها بود - لهذا بخاطرش راه نیافت (۳) که از بندگی این
سلطنت رو یافته بجای دیگر شتابد - تا آنکه منعم خان جمعی را
پیش او فرستاد - و بعهده و پیمان نزد خود طابیده مقید ساخت
و بعد ازان که نشتره چند بچشم او زد چون تقدیر نرفته بود روشنائی
چشمش تپاه نشد - پس از چندگاه ار را کور دانسته دست از
باز داشت - خواجه هرچه بادا باد گوید باراد هندوستان بنگش رویه
دوانه شد - منعم خان آگهی یافته چندی از تیز زبان عرصه تفحص را
فرستاد - و خواجه را با برادر خود او جلال الدین مسعود بدست آورده

(۲) نسخه [ج] منعم خان را (۳) در [بعض نسخه] راه نیافته

(باب الخاء) [۶۱۸] (مآثر الامراء)

گرفتار بند و زندان ساختن - و در سال سیوم شیخ جمعی را تعین کرد - تا خون آن مرد بیگناه را ریختند - بیروم خان نیز فرمانی درسم کرده بکشتن او فرستاده بود - عرش آشیانی از استماع این قضیه خورش باطنی نمود - چون هنوز پردای اختیاری بر نداشته بود مکافات آنرا به منتقم حقیقی جواله فرمود *

• خواجه معظم •

برادر امیرانی مریم مکانی سم - از عنفوان حال خالی از شورش دماغ و گرمی مزاج نبود - اکثرت مصدر حرکات ناملائم میشد جنم آشیانی بیاس خاطر مریم مکانی بمدارا می گذرانید - چون در سفر عراق ملتزم رکاب بوده بقرب و اعتبار اختصاص یافت و بعد فتح کابل از نابخردی میخواست بمیرزا کامران پیوندد پادشاه آگهی یافته از نظر انداخت - و در یورش بدخشان با خواجه سلطان مجید (شایدی) (که منصب وزارت داشت) سخنان تعصب نشان در میان آورده وقت افطار (روز رمضان) با جمعی بیباک بخانه اش درآمد آن بیچاره را با آب شمشیر ستم بشویدت و ایسین افطار داد و از قهرمان پادشاهی اندیشیده راه کابل گرفت - و حسب الحکم در آنجا مقید گردید - باز بشفاعت مقربان باز یافته به تیولدارعی زمین دارد امتیاز گرفت - و چون از نسبت معنوی رابطه نداشت این نسبت صوری داری بیپوشی آن بدصمت بے اعتدال شده بارها

(ماکر الامرا) [۹۱۹] (باب الحاء)

خود را مصدر امور ناشایسته می ساخت . تا آنکه در سنه (۹۶۲)
 نهند و شصت و دو در جنگ سکندر شاه سور کارنامهها پرداخت . اما
 بعد فتح بسکندر سخنان نالائق نوشته اظهار دولتخواهی از کرد . و چون
 از خواجه استکشاف رفت گفت من هواخواهی پادشاه اندیشیده بودم
 و چنان کردم که این نوشتها بغض حضرت در آید . تا بیشتر بمن ملتفت
 شده سر براه خدمت عمده گردانند . جنت آشیانی مقید نموده پس
 از آن اخراج کردند . بسفر حجاز شتافته شرارت بر شرارت افزوده باز
 به هندوستان آمد . و همان زمانم اخلاق بر روی کار آورد . درد
 در دربار عرش آشیانی (که اعیان مملکت جمع بودند) با میرزا
 عبدالله مثل (که در سلک امرای عظام انتظام داشت) بجهت
 جنگ کرد . و بقربیب حکایت بر سر او دریده او را زهر مسمت و لکه
 گرفت . و مرتبه دیگر به بیرام خان بدرشتی پیش آمده دست
 بکار برد . باز او را اخراج کردند . بکجرات رفته چندم به تباہ حالی
 بسر برد . و بکمال پریشانی بدولت ملازمین پادشاهی سر بلندی
 یافته بعنایمت و رعایت ممتاز گشت .

از آنجا (که نهاد او بید اعتدالی سرشته بودند) بتازگی آئینه دار
 زشتی اعمال گردید . بیرام خان در فکر اخراجش بود . که در آن اثنا
 تفرقه بدر بر نمود . و پس از برهمزدگی دولت او خواجه بوسیله آن
 انتماب شگرف رعایتهای عظیم یافت . اما بدست خوی خود گرفتار
 بود . بعد بے اعتدالی پیش زیست میکرد . تا آنکه در سال نهم

(باب الخار) [۶۲۰] (ماأوالامرا)

سنه (۹۷۱) نه صد و هفتاد و یک (رزمه بی بی فاطمه) که از در بیگمی جنت آشیانی بود - و در محل عرش آشیانی نیز پایه اعتبار داشت) چون زهره آقا دخترش در خانه خواجه بود و پیوسته از نا جنسی و بد خوئی او در زندان بلا بوده آزار میکشید بهزاران اضطراب آمده استغاثه نمود - که خواجه میخواهد بپرگنه تیول خون آورد - و زوجه را نیز همراه میبرد - از بد خوئی و بد گمانی که در طینت او است یقینی است که قصد آن عقیقه بیگناه کند - و مکرر این حرف بر زبان آورد - و در اینجا از ترس پادشاهی مرتکب این امر نمیشود - اکنون که او را بجاگیربرد حال چه خواهد بود - عرش آشیانی بر ضعیف نالی آن قدیم الخدمت ترحم نموده فرمود - که ما بعزم شکار سوار میشویم - بخاطر تو از راه خانه خواجه خواهیم گذشت و چون از بر سر راه ملازمت کذب نصیحت کرده عاجز ترا از بردن مانع خواهیم آمد *

چون عرش آشیانی کشتی سواره از جوی فرمود بجانب خانه خواجه معظم با مخصوص چند (که از بیست کس زیاد نبود) روان شد - و چون نامه واری خواجه معلوم بود میر فرائضت و پیشرو خان را پیشتر فرستان - که خواجه را از مقدم پادشاهی آگاه سازند چون از معلوم کرد (که پادشاه باین روی آب گذشته اینها را فرستاده) بشورش درآمد - و گفت من پیش حضرت نمی آیم - خشم آلون خنجر در دست من متوجه حرم سرای خود شد - و کار زهره آقا (که

(مآثر الامراء) [۶۲۱] (باب الخاء)

از حمام برآمده در جامه خانه لباس نازیه می پوشید) بدان خنجر تمام کرد
 و سر از درزخانه برآورده خنجر خون آلوده انداخت - و بیانگ
 بلند گفت - که من خون او ریختم - رفته بگوئید - چون برین ستیزه
 پادشاه آگاه شد بصواعق غضب جوشیده بخانه او درآمد - آن دیوانه
 شمشیر حمل کرده و دست بقبضه شمشیر زده زد برو پیدا شد
 عرش آشیانی بعتاب فرمود که این چه روش است - دست برقبضه
 شمشیر داری - اگر حرکت دهی دانسته باش که چنان بر سر تو
 خواهیم زد که رحمت بپرواز آید - آن دیوانه دست و پا کم کرد - حضار
 بگرفتن او پرداختند - و چون از پرسیدند (که خون آن بیچاره را
 بچه گناه ریختی) آن سفاک زبان بسفاهت و هذیان برکشاد - تا آنکه
 بلند و مشتت چند او را خاموش گردانیدند - و موکشان و لکدزان
 دریا رویه روان کردند - و هرچند بآب غوطه میدادند سخت جانی
 نموده از هرزه گوئی باز نمی آمد - اگرچه یقین بود (که درین
 درطات قهر بلطامات موج فنا هلاک خواهد شد) اما از سنگدلی
 و سخت جانی زنده ماند - پادشاه او را بقلعه گوالیار فرستاده
 محبوس ساخت - و بمریم مکانی ظاهر نمود که در قصاص خون زن
 بیگناه خون بقتل رسید - آن عفت سرشت نیز تحسین فرمود - پس
 ازان دران مجلس مالیخولیا برو زرد آردن - و بفساد دماغ از عالم
 رفت - و در ظاهر قلعه بر پشتی که واقع شده مدفون گردید - بعد ازان
 بدهای آردند *

(باب الحاد) [۶۲۴] (مائراامرا)

انتضای منصب والای سلطنت در باز پرس معادلات همین است
 که دزمن و دشمن و خویش و بیگانه را منظور نداشته داد مظلوم
 دهند - و پاداش مظالم در گریبان ظالم نهد - تا مخصوصان دولتی
 عظامی و منسوبان بزرگه عظمی خصوصیت نسبت خون را سرمایه
 ستم و ستمیزه نگردانند - و مشهور آنست که عرش آشیانی نسبت
 تضرور منظور نداشته همان روز بقصاص رسانید - چنانچه یکی در
 تاریخ او گوید *

* نظم *

* خواجه اعظم معظم نام *

* که ازو چون دهر را زیور *

* زن خود را بکشت و کشت ادر *

* از غضب شه جلال دهن اکبر *

* سال فوئش ازو چو پرسیدم *

* در زمان گفت آن خجسته سیر *

* بے رخ آن بت جهان انروز *

۶۲۱

* گشت آخر شهادتم اکبر *

* خان زمان علیقلی *

پدرش هیدر سلطان اوزبک شیبانی است - در جنگ جام
 به قزلباش پیوسته رتبه امارت یافت - در حین معارفت جنم آشیانی
 از عراق با دو پسر خود علیقلی و بهادر بملازمت رسیده در تسخیر
 قندهار مصدر ترددات گردید - و چون پادشاه بعزم کابل متوجه شد

(مآثر الامراء) [۹۲۳] (باب الخاء)

در عرض راه بخابر مخالفه هوا و بانی در اردو طاری گشته بسیاری
مسافر شهرستان عدم شدند - هیدر سلطان از انجمله بود - علیقلی
همواره در معارک توندهای شایسته می نمود - خصوص در فتح
هندوستان معاصر جمیله بتقدیم رسانیده بپایه امارت برآمده رایت
بلند نامی برافراخت - چون قنبر نام دیوانه در میان دو آب و سنبل^(۲)
جمع را با خود متفق ساخته دست بتاراج و غارت گشوده بود علیقلی
خان حکومت آنجا یافته بدفعش نامزد شد - و بکمتر فرصتی
بدست آورده سرش بحضور فرستان - و هنگام (که سریر سلطنت
بجلوس اکبری زینت تازه گرفت) علیقلی خان با شاهی خان (که
یک از سرداران عمده افغانان بود) صراحت داشته - چون از توجه
همو بجانب دهلی آگهی یافت آنرا اهم دانسته روانه دهلی گشت
هنوز نرسیده بود که تردی بیگ خان شکست خورد - در صیرت شایسته
بطرف پادشاه زاهی شد - عمرش آشنایی هم بخبر اخوت آرائی^(۳) همو
از پنجاب مراجعت نموده بود - علیقلی خان ملازمت دریافت
و از سرهند با ده هزار سوار بطریق منقله روانه گشت - اتفاقاً
در پانی پت جائی (که محاربه گیتی ستانی با سلطان ابراهیم لودی
شده بود) تلاحق فریقین (و داد - محاربه عظیم بمیان آمد - ناگاه
تیرت بچشم همو رسید - فوجش دل بای داده و بهزیمت گذاشت

(۲) نسخه [ج] سنبل و دو آب (۳) در [اکثر نسخه] هم که بخبر
نخوت آرائی همو

(باب القضاء) [۲۲۳] (مآثر الامراء)

وصول موكب اكبري با بيران خان قریب بنار دگه شده بود كه
 مژده فتح رسید - امرای پیش آهنگ بخطابهای مناسب سرفرازی
 یافتند - علیقلی خان بخطاب خانزمانی و اضافه منصب و جاگیر
 بلند مرتبه گردید - پس ازان در حدود سنبل اورا فتوحات عظیمه
 داد - و اکثر متمدان آن نواحی را تا لکهذوایل گردانید - و صاحب
 ثروت و مال و اسباب و اقبال ^(۲) گشت - و سال سیوم شاهم بیگ
 ساریان پسر (که حسن صورت و تناسب اعضا داشت - و بهمین
 جهت در قورچیان جنت آشیانی منساک بود - و از مدتها خان زمان
 عشق که از طغیان طبیعت بود با وی می درزید) از حضور گریخته
 نزد مشارالیه رفت - و او شکوه دولت را منظور نداشته بطور خبیثانه
 ماوراءالنهر پادشاهم گفته کورنش و تعالیم بجای آورد - و امثال
 این حرکات شهرت یافته موجب آن شد که حکم طلب از صادر گردید
 و هرچند از حضور بمواعظ و نصائح در باب انفکاک آن ساریان پسر
 مناشیر صدر یافت اصلاً اعتنا نکرد - و این ابتدا سمی که بر حاشیه
 خاطر پادشاهی از جانب علیقلی خان غبار نشسته - برخی
 قبول اورا بمردم تذخواء کردند - از خود سوری و بی آزمی بر سر
 استبداد آمد - بپیرام خان از بزرگ منشی اغماض کرده بفکرش نیفتاد
 اما ملا پیر محمد خان شروانی (که وکیل خانخانان و صاحب اختیار
 سلطنت بود) با خان زمان ناخوشی داشت - سال چهارم تتمه

(۲) نسخه [۱] اقبال (۳) نسخه [ب] اشذاد آمده